

سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل در قبال محور مقاومت

میلاد زبردست^۱

چکیده

از آغاز شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸، همواره احساس ناامنی و تهدیدات ناشی از همسایگان عرب مسلمان، امنیت و بقا آن را تهدید کرده و سیاست خارجی و امنیتی این رژیم را متاثر ساخته است. با وجود کم‌رنگ شدن سطح منازعات اسرائیل با همسایگان عرب، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و ظهور گفتمان مقاومت، سبب شکل‌گیری قطب‌بندی جدیدی در مجموعه امنیتی خاورمیانه تحت عنوان محور مقاومت گردید که امنیت و موجودیت اسرائیل را به مخاطره انداخته است. این امر بیش از هر چیز سیاست خارجی اسرائیل را، بخصوص در سال‌های پس از ۲۰۰۰ و هم‌زمان با افزایش قدرت محور مقاومت و خروج این رژیم از بخش زیادی از اراضی اشغالی جنوب لبنان متاثر ساخته است. لذا این پژوهش بر آن است تا به بررسی سیاست خارجی اسرائیل در قبال محور مقاومت و تغییر و تحولات صورت پذیرفته در دکترین امنیتی اسرائیل در قبال بازیگران مجموعه امنیتی خاورمیانه بپردازد. برای بررسی این موضوع، مکتب امنیتی کپنهاگ، بعنوان چارچوب نظری این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است که بطور قابل ملاحظه‌ای امکان بررسی سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل در قبال محور مقاومت را ممکن ساخته است. لذا با توجه به وابستگی متقابل امنیتی منفی میان اسرائیل و محور مقاومت، فرضیه این پژوهش عبارت است از اینکه: افزایش قدرت محور مقاومت در سال‌های پس از ۲۰۰۰ و کاهش ضریب امنیت ملی اسرائیل و به چالش کشیده شدن مفاهیم دکترین امنیتی اسرائیل سبب سیاست خارجی تهاجمی‌تر این رژیم در قبال محور مقاومت گردیده است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، دکترین امنیتی، اسرائیل، محور مقاومت، مکتب کپنهاگ

مقدمه

استراتژی اسرائیل از بدو شکل‌گیری (۱۹۴۸م) در رهیافت تامین امنیت برای این رژیم خلاصه شده است بطوریکه با وجود نوسان‌هایی در عرصه‌های سیاسی، هیچگاه این اصل از اولویت اصلی و برنامه‌های این رژیم خارج نشده است. وجود مرزهای ناامن برای موجودیتی نامشروع و هویتی نامتقارن با منطقه خاورمیانه سبب گردیده است تا تامین امنیت برای اسرائیل در تاروپود جامعه اسرائیلی تنیده گردد و با هویت اجتماعی-سیاسی شکل گرفته در این کشور جعلی پیوندی ناگسستنی یافته است. بر این اساس امنیت و مسائل مرتبط با آن همواره مورد مذاقه سیاستمداران اسرائیلی قرار گرفته است و سیاست خارجی اسرائیل را متأثر ساخته است. لیکن ظهور تحولات بین‌المللی و نیز منطقه‌ای ضمن تاثیر بر معادلات امنیتی در مجموعه امنیتی خاورمیانه، راهبردها و دکترین امنیتی اسرائیل را نیز در گذر زمان تحت تاثیر قرار داده است و با وجود آنکه همچنان ابعاد نظامی امنیت و نظامیگری ناشی از آن ذهن و قالب هویت جامعه اسرائیلی را متأثر ساخته است، لیکن توجه به سایر جنبه‌های امنیت همچون امنیت اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی رفته رفته ضمن تاثیر بر باورها و هویت جامعه اسرائیلی، سبب تغییراتی در دکترین امنیتی آن در جهت پاسخگویی به نیازهای جدید امنیتی در جامعه اسرائیلی را سبب گردیده است. این امر در کنار ظهور و نیز تقویت محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران با افزایش توان نظامی و تهدید بیش از پیش منافع اسرائیل سبب شکل‌گیری چالش‌های امنیتی جدیدی برای اسرائیل گردیده است. بر این اساس، این رژیم همچنانکه به صورت سنتی مجبور به اتخاذ سیاست‌های بازدارندگی و تکیه بر توان نظامی و نیز هسته‌ای خویش می‌باشد، در نیل به اهداف موسع امنیتی خود بالاجبار سازش با همسایگان عرب و مسلمان خویش که در حلقه اول امنیتی اسرائیل تعریف می‌گردند را مدنظر قرار داده است. از طرف دیگر، تهدیدهای فزاینده برای امنیت ملی اسرائیل از جانب بازیگران محور مقاومت و در راس آن جمهوری اسلامی ایران سبب گردیده است تا ضمن شکل‌گیری برخوردهای نظامی میان اسرائیل و محور مقاومت در سال‌های اخیر و نشان دادن ناکارآمدی توان نظامی-تسلیماتی متعارف اسرائیل، سیاست خارجی و استراتژی نظامی این رژیم به سمت انحصار و نیز افزایش توان تسلیمات غیرمتعارف و نیز امنیتی‌سازی بازیگران محور مقاومت و انزوای ایشان میل نماید که در قالب مفاهیم مورد توجه در مکتب امنیتی کپنهاگ قابل توجه و بررسی می‌باشد.

۱۰۶

مکتب کپنهاگ

مکتب کپنهاگ بعنوان نگرش فرامردن مطالعات امنیتی بر استقلال مفهومی یا حوزه مطالعاتی (علمی) امنیت تاکید نموده است. باری بوزان بعنوان یکی از پیشگامان منادی استقلال مفهومی امنیت، تلاش کرد مرز میان مطالعات امنیتی با مطالعات استراتژیک را روشن کند. به نظر وی مطالعات استراتژیک صرفاً بر بعد نظامی

امنیت تاکید دارد، در حالیکه مطالعات امنیتی بررسی ابعاد غیرنظامی امنیت را مورد توجه قرار می‌دهد (خلیلی، ۱۳۸۵: ۴۸۳-۴۷۲). بوزان امنیت را برابر با رهایی از تهدید می‌داند و می‌گوید امنیت در نبود مساله دیگری به نام تهدید درک می‌شود. از نظر وی، امنیت به توان دولت‌ها و جوامع جهت حفظ هویت مستقل و تمامیت عملی آن مربوط می‌شود. باری بوزان بعنوان یکی از مهمترین اندیشمندان مکتب کپنهاگ، بر این اعتقاد است که امنیت اجتماعات بشری به پنج مقوله تقسیم می‌شود: نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی (عبداله خانی، ۱۳۸۹: ۱۲۰).

از نقطه نظر نگاه بین‌الادهانی به امنیت، برای مکتب کپنهاگ موضوعات از طریق زبان تبدیل به موضوعات امنیتی یا دقیق‌تر تهدید می‌شوند، این زبان است که موضوع بازیگران خاص یا موضوعات را بعنوان تهدیدی وجودی علیه یک جامعه سیاسی خاص بیان می‌کند و در واقع زبان قادر به تفسیر و امنیت‌سازی است (امیدی و مرادی‌فر، ۱۳۹۳: ۱۲۵). از طرف دیگر، مفهوم امنیتی ساختن یکی از کانونی‌ترین مفاهیم در مکتب کپنهاگ است و تعریف امنیت بعنوان کنش کلامی مرکز این بحث است. امنیتی ساختن، به فرایندی گفته می‌شود که منجر به قرار دادن برخی موضوعات در چارچوب امنیت می‌گردد، در حالیکه قبلا در این حوزه قرار نداشته است. امنیتی کردن در تمام حوزه‌های نظامی و غیرنظامی ممکن می‌شود و در تمام ابعاد امنیت نیز یکسان عمل می‌کند. بوزان و همکارانش در رابطه با سطوح تحلیل امنیتی پنج سطح تحلیل را در نظر می‌گیرند؛ ۱- ۱۰۷ بین‌المللی، ۲- منطقه‌ای، ۳- ملی، ۴- اجتماعی، ۵- فردی. بوزان و ویور می‌کوشند با ارائه نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای (RSCT)، امنیت بین‌المللی را مورد مطالعه قرار دهد. به باور اندیشمندان مکتب کپنهاگ هنوز هم در دنیای جهانی شده سرعت انتقال تهدیدات رابطه مستقیمی با فاصله فیزیکی دارد، هرچه فاصله کمتر، سرعت انتقال بیشتر. بدین‌سان رویکرد منطقه‌گرایی اندیشمندان این مکتب در حد فاصل دو رویکرد جهان‌گرا و واقع‌گرا قرار می‌گیرد (نصری، ۱۳۸۱: ۵۸۶).

بوزان در علل اهمیت امنیت منطقه‌ای و مفهوم آن، بر سه اصل تاکید می‌کند: الگوهای دوستی و دشمنی، اختلاف‌ها و همبستگی‌های نژادی و فروپاشی نظام دوقطبی. این عوامل ضمن شکل‌دهی به مجموعه‌ای امنیتی منطقه‌ای، روابط میان بازیگران مجموعه‌های امنیتی و زیرمجموعه‌های آنها را در طیفی از روابط راهبردی و همکاری تا منازعه و جنگ تعریف می‌نماید.

سیاست خارجی اسرائیل

پس از بررسی مهمترین مفاهیم مکتب کپنهاگ بعنوان چارچوب نظری پژوهش پیش‌روی، در ادامه به بررسی سیاست خارجی اسرائیل در قبال بازیگران محور مقاومت و در راس ایشان جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم.

در این رابطه تقابل مستقیم اسرائیل با بازیگران محور مقاومت، تحت تاثیر نفوذ و حمایت جمهوری اسلامی ایران در قالب تحمیل عقب‌نشینی به اسرائیل از جنوب لبنان پس از ۱۸ سال در سال ۲۰۰۰ و شکست اسرائیل در جنگ‌های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه و تلاش برای امنیتی‌سازی جمهوری اسلامی ایران و سایر بازیگران محور مقاومت در سال‌های آغازین هزاره سوم میلادی گویای سیاست تهاجمی اسرائیل در قبال محور مقاومت بوده و هست. در ادامه به بررسی سیاست خارجی اسرائیل در قبال محور مقاومت و بازیگران موثر در آن بویژه جمهوری اسلامی ایران قبل و پس از سال ۲۰۰۰ می‌پردازیم.

۱- سیاست خارجی اسرائیل قبل از ۲۰۰۰

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و تغییر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال غرب به سرکردگی آمریکا و نیز اسرائیل بعنوان بازیگری متجاوز و موجودیتی نامشروع و پس گرفتن شناسایی دوافکتوی رژیم پهلوی و معرفی اسرائیل تحت عنوان غده سرطانی و قطع هرگونه رابطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با این کشور جعلی، سیاست خارجی اسرائیل نیز تحت تاثیر این واقعیت، دچار تغییر و رفته رفته به سمت تقابل با جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت و منافع ایشان تمایل یافت. با این حال اسرائیل در سال‌های اولیه پس از انقلاب اسلامی، مایل به قطع رابطه با ایران نبود و جنگ تجاوزکارانه عراق علیه ایران، زمینه و بستر مناسبی را برای این رابطه فراهم آورد، اما رفتار و الگوی سیاست خارجی ایران با تاکید بر ارزش‌های اسلامی در برخورد با رژیم اسرائیل همچنان باقی ماند. در آن زمان بسیاری از دست‌اندرکاران اسرائیلی بر این باور بودند، از آنجاکه برقراری صلح با کشورهای عربی غیرممکن است، در نتیجه اسرائیل باید پیوندها و ارتباطاتش با ایران را ادامه دهد. اما مذاکرات صلح نشان داد که برقراری صلح با اعراب غیرممکن نیست. از این زمان است که اسرائیل رویکرد جدیدی نسبت به جمهوری اسلامی ایران اتخاذ نمود (شهبازی، ۱۳۹۳: ۱۴۱).

الف) دوران جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸)

در سال‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی ایران به‌رغم موضع‌گیری‌های رسمی و غیررسمی مسئولان ایران مبنی بر عدم مشروعیت و نفی وجود اسرائیل، ایران تا سال‌ها در رده نخست تهدیدات اسرائیل نبوده است. از جمله این دلایل می‌توان به نبود مرز مشترک میان ایران و اسرائیل، نبود ظرفیت کافی حمایت از ایران در مجموعه امنیتی کشورهای هم‌جوار با اسرائیل و سطح پایین توان تهاجمی نیروهای مسلح ایران - بویژه نیروی هوایی و نیروهای هوایر به دلیل آسیب‌هایی که در طی جنگ طولانی با عراق به آنها وارد شده بود - اشاره کرد. این امر همراه با وجود نظام دوقطبی در عرصه روابط بین‌الملل و نتایج منطقه‌ای آن شکل دهنده به سیاست خارجی اسرائیل در قبال جمهوری اسلامی ایران و نیز محور مقاومت گردیده است. بر این اساس،

سازش اعراب و تلاش‌های جهان عرب برای کاهش تنش با اسرائیل در طی این دوره موجب شد تا خطر آنها برای اسرائیل به تدریج کم‌رنگ‌تر گردد. در این دوره (پیش از سال ۲۰۰۰) تقابل اسرائیل با همسایگان عربی، در پرتو قرارداد صلح کمپ دیوید ۱۹۷۹ و نیز صلح اسرائیل با اردن و نیز کنفرانس مادرید در ۱۹۹۱ و امثال ایشان کاهش و موجب نقش کمتر ایشان در اولویت‌های امنیتی اسرائیل گردید (زاده علی و سعیدزاده، ۱۳۸۸: ۶۷). با وجود تسلط گفتمان ارزش‌محور یا آرمانگرا و تاکید بر اهدافی همچون اصالت امت اسلامی و موضوع استکبارستیزی و بیداری ملل مستضعف و نفی مشروعیت اسرائیل و لزوم محو این غده سرطانی از منطقه خاورمیانه در طول این دوران (۲۰۰۰-۱۹۷۹م) لیکن ورود ایران به جنگ تحمیلی بخش قالبی از توان نظامی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران را تضعیف نمود و امکان تقابل سخت و تهدیدآمیز جمهوری اسلامی ایران در قبال منافع منطقه‌ای اسرائیل را محدود ساخت. در چنین شرایطی اسرائیل که در پی تضعیف دو تهدید عمده برای موجودیت و بقاء خویش یعنی جمهوری اسلامی ایران و عراق بود، بطور مستقیم و یا در قالب فعالیت‌های ایالات متحده آمریکا بعنوان بزرگترین حامی این کشور جعلی در پی محار دوجانبه این دو تهدید منطقه‌ای با دوگونه سیاست خارجی متمایز در قبال ایشان برآمد.

در این دوران سیاستمداران اسرائیلی به کمک لابی‌های یهود و نیز رسانه‌های تبلیغاتی و خبری خویش، در شرایط عدم تعامل ایران با دنیای خارج و نظام بین‌الملل و در نتیجه منزوی شدن در عرصه بین‌المللی، جنگ ۱۰۹ روانی شدیدی را علیه ایران آغاز نمودند. طرح مسائلی همچون نقض حقوق بشر، تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی در این دوران به دستاویزی برای اسرائیل جهت اجرای سیاست بازدارندگی خویش در قبال جمهوری اسلامی ایران و منزوی نمودن ایران چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح بین‌المللی بدل گردید. در این سال‌ها تلاش اسرائیل بر این امر بود که دغدغه‌های امنیتی خویش را دغدغه‌های آمریکا قرار داده و سیاست‌هایش را نیز در دستورکار این کشور می‌گنجانند و از این مسیر امکان منزوی نمودن جمهوری اسلامی ایران را تعقیب می‌نمود (حسینی مقدم، ۱۳۹۰: ۱۸).

سیاست خارجی اسرائیل در قبال جمهوری اسلامی ایران در طی دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در طی جنگ تحمیلی را می‌توان به دو دوره متمایز تقسیم نمود. در ابتدای امر این رژیم ضمن تعقیب راهی برای رخنه در حکومت جدید ایران، امکان موفقیت گروه‌های مخالف را مورد بررسی قرار داد و لذا در پی سیاست بی‌طرفی بود. لیکن در پی ظهور انتفاضه اول مردم فلسطین و درک رابطه میان ایران و عناصر بنیادگرا در لبنان، این امر موجب تغییر برداشت اسرائیل در قبال جنگ ایران و عراق و تلقی ایران بعنوان منبع تهدید خود گردید (جوزف، ۱۳۹۱: ۲۵).

ب) ظهور انتفاضه اول و شکل‌گیری حزب‌اله لبنان

در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، مهمترین تحول ناشی از بروز انقلاب اسلامی ایران و آرمان‌های جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در قالب شکل‌گیری انتفاضه اول مردم فلسطین و نیز حزب‌اله لبنان مورد توجه قرار داد. این دو، خود بعنوان عوامل تهدید کننده امنیت ملی اسرائیل، یکی از درون مرزهای صهیونیستی و دیگری در مرزهای اشغالی شمال این کشور جعلی قابل تامل می‌باشد. علاوه بر انتفاضه فلسطین و شکل‌گیری جنبش اسلامی حماس بعنوان مهمترین عوامل تهدید کننده امنیت ملی اسرائیل از درون مرزهای اشغالی، شکل‌گیری حزب‌اله لبنان در نتیجه اشغالگری اسرائیل و اشغال جنوب لبنان در سال ۱۹۸۲، خود بعنوان یکی از مهمترین عوامل تقابل اسرائیل و محور مقاومت قابل بررسی و تامل می‌باشد.

در چنین شرایطی، سیاست خارجی اسرائیل متأثر از احزاب دست راستی افراطی (بعنوان یکی از مهمترین بازیگران شکل دهنده به سیاست خارجی در اسرائیل) و رشد چشمگیر اولویت‌های امنیتی، افزایش ظرفیت هزینه‌پذیری نظام، توده‌ای شدن جامعه و رشد انسجام سیاسی و در نهایت نزول تقاضاهای اجتماعی به سطح نیازهای اولیه جوامع انسانی، یعنی امنیت بود. لذا استراتژی «امنیت یعنی قدرت نظامی» به تصویب افکار عمومی اسرائیل رسیده و همسویی ایشان با احزاب و گروه‌های دست راستی برای اشغال جنوب لبنان و تدوام این اشغالگری را ممکن ساخت (ترجمی، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

شکل‌گیری حزب‌اله لبنان تحت تاثیر انقلاب اسلامی ایران و حمایت‌های جمهوری اسلامی ایران رفته رفته محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران را در تقابل مستقیم با منافع منطقه‌ای رژیم صهیونیستی قرار داد. لیکن درگیری ایران در جنگ تحمیلی و نیز امیدواری اسرائیل به رخنه و نفوذ مجدد در جمهوری اسلامی ایران و اتخاذ سیاست بیطرفی در طول دوران جنگ تحمیلی مانع از برخورد قهرآمیز و تقابل نظامی مستقیم اسرائیل و محور مقاومت در این دوران گردید.

۲- سیاست خارجی اسرائیل بعد از ۲۰۰۰

در ادامه ضمن بررسی سیاست خارجی اسرائیل در سال‌های پس از ۲۰۰۰ م، به مهمترین تحولات منطقه‌ای و جهانی تاثیرگذار بر سیاست خارجی اسرائیل و رویکرد امنیتی اسرائیل در قبال ایشان می‌پردازیم. بر این اساس، عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ و در ادامه، حادثه یازده سپتامبر در سال ۲۰۰۱ و سپس جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶ و نیز جنگ ۲۲ روزه غزه (۲۰۰۷-۲۰۰۸) و نیز رویکرد اسرائیل به بحث هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران بعنوان مهمترین تحولات تاثیرگذار بر سیاست خارجی اسرائیل و رویکرد دکترو امنیتی اسرائیل در غالب بازدارندگی نامتعارف و نیز اجرای سیاست امنیتی‌سازی در کنار

گسترش روابط اقتصادی و امنیتی با بازیگران محور سازش در غالب دکترین خاورمیانه جدید پرز مورد توجه و بررسی قرار خواهد گرفت.

- عقب‌نشینی از جنوب لبنان (۲۰۰۰ م)

در بررسی سیاست خارجی اسرائیل که با دکترین امنیتی آن درهم تنیده گردیده است، بدون تردید سال ۲۰۰۰ و عقب‌نشینی و فرار نیروهای اسرائیلی از بخش وسیعی از اراضی اشغالی جنوب لبنان را می‌توان بعنوان نقطه عطف قابل توجهی در شکست دکترین بازدارندگی اسرائیل بعنوان مهمترین رکن شکل دهنده به دکترین امنیتی این موجودیت سیاسی جعلی مورد توجه قرار داد که به زیر سوال رفتن همه اصول شکل دهنده به دکترین امنیتی - نظامی اسرائیل انجامید. این امر بطور مشخص و غیرقابل انکاری بیش از هر چیز تحت تاثیر فعالیت‌های مقاومت اسلامی و در راس ایشان بازیگری حزب‌الله لبنان که با هدف مقابله با اشغالگری اسرائیل و تحت تاثیر انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۸۲ شکل گرفت و حمایت‌های مادی و معنوی سوریه و جمهوری اسلامی ایران از ایشان تحقق یافت.

هدف سیاست خارجی و نظامی اسرائیل از اشغال جنوب لبنان در امتداد دکترین امنیتی اسرائیل مبنی بر بازدارندگی و در جهت اهداف استراتژیک سیاسی و نظامی و ایجاد رعب و وحشت در میان بازیگران عرب و مسلمان شکل دهنده به مجموعه امنیتی خاورمیانه بویژه بازیگران محور مقاومت و بیش از هر چیز با هدف اصلی ایجاد یک کمربند امنیتی در شمال اسرائیل صورت پذیرفت (سیروس، ۱۳۸۰: ۱۱۰). سیاست خارجی اسرائیل در اشغال جنوب لبنان با تکیه بر استراتژی «امنیت یعنی غلبه نظامی» و «صلح در سایه جنگ» و همراه با غلبه و حاکمیت اندیشه صهیونیسم سیاسی با مفاهیم اسرائیل بزرگ، ملت یهود و اصالت نژادی و غیره که مبنای سیاست خارجی و امنیتی توسعه‌طلبانه ارضی، اقتصادی و فرهنگی اسرائیل را تشکیل می‌داد صورت پذیرفت (ترحمی، پیشین: ۱۳۱).

لیکن نظامیان و سیاستمداران اسرائیلی در محاسبه سود و زیان اشغال لبنان و اجرای سیاست بازدارندگی خویش تنها موردی را که مورد توجه جدی قرار ندادند پیدایش یک بازیگر نوین در مجموعه امنیتی خاورمیانه و در زیرمجموعه شامات و در همسایگی اسرائیل بود که توان برهم زدن معادلات امنیتی اسرائیل و توان بازدارندگی آن را دارا بود. در واقع عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان به دلیل افزایش بیش از پیش توان محور مقاومت و تقابل با اسرائیل در قالب نیروهای حزب‌الله بعنوان بازیگری جدید در مجموعه امنیتی خاورمیانه و افزایش تلفات اسرائیل در نتیجه این اشغالگری صورت پذیرفت.

حزب‌الله لبنان در راس مقاومت اسلامی در لبنان، تحت حمایت‌های سیاسی سوریه و نیز کمک‌های مالی و مادی و حمایت‌های معنوی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران و تحت حمایت افکار عمومی در لبنان و منطقه

به بازیگری غیرقابل انکار در مجموعه امنیتی خاورمیانه تبدیل گردید که ضمن تاثیر بر سیاست خارجی - امنیتی اسرائیل، کلیه اصول شکل دهنده به دکترین امنیتی و نظامی اسرائیل را زیر سوال برد. از این جمله عبارتند از: اصل دست زدن به یک جنگ طولانی و فرسایشی و بی‌نتیجه ماندن عملیات برق‌آسا و اجتناب از غافلگیری، حمله مقاومت به عمق خاک اسرائیل و شکست استراتژی کشاندن جنگ به عمق خاک دشمن، بی‌فایده بودن کمربند امنیتی در دکترین بگین و آریل شارون در جنوب لبنان و مهمترین ایشان شکست اصل بازدارندگی بعنوان مهمترین اصل دکترین امنیت ملی اسرائیل برای حفظ بقاء و امنیت آن و بی‌حاصل گردیدن آن (مهتدی، ۱۳۷۹: ۴-۳).

با استمرار اشغال جنوب لبنان و افزایش توان محور مقاومت و در راس آن حزب‌الله لبنان در تقابل با اسرائیل، شاهد کاهش توان بازدارندگی اسرائیل بعنوان مهمترین عنصر شکل دهنده به سیاست خارجی و امنیتی این کشور جعلی می‌باشیم. این امر با رسیدن حزب‌الله به نوارهای مرزی و امکان زیر آتش گرفتن سراسر منطقه جلیله و فراتر از آن ممکن گردید و به افسانه شکست‌ناپذیری ارتش اسرائیل پایان بخشید. لذا اگر تهاجم اسرائیل به لبنان و اشغال این کشور را نقطه اوج پذیرش بازدارندگی تلقی کنیم، یقیناً خروج ارتش اشغالگر و مزدورانش از جنوب لبنان را باید نقطه عطفی در ناکامی تئوری بازدارندگی اسرائیل قلمداد کرد.

مطابق مطالب مذکور، سال ۲۰۰۰ و عقب‌نشینی اسرائیل از بخش زیادی از اراضی اشغالی جنوب لبنان را می‌توان آغاز شکست دکترین امنیتی و بازدارندگی اسرائیل به شمار آورد. لذا عقب‌نشینی بی‌سابقه اسرائیل از جنوب لبنان با شرایطی استثنایی، بدون هیچگونه قید و شرط و عدم تعیین ترتیبات امنیتی خاص و عدم دستیابی اسرائیل به امتیازی خاص و از دست رفتن نفوذ و حاکمیت اسرائیل در منطقه همراه بود. این امر موجب تغییر در سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل و هم‌پیمانان غربی آن بویژه آمریکا در سال‌های پس از ۲۰۰۰ و اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی در قبال بازیگران محور مقاومت گردید.

سیاست خارجی اسرائیل در قبال حادثه ۱۱ سپتامبر

وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر در سال‌های نخستین قرن بیست و یکم، نقش برجسته‌ای در تغییر سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل و امکان اولویت یافتن دوباره مسائل امنیتی در رویکرد سیاست خارجی این کشور جعلی ایفا نمود و لذا تاثیر شگرفی بر نظام امنیتی منطقه خاورمیانه برجای گذاشت. اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی و نظامیگری و همراهی بیشتر ایالات متحده با سیاست‌های توسعه‌طلبانه اسرائیل همراه با پذیرش و یا سکوت افکار عمومی داخلی و نیز بین‌المللی در لوای مبارزه غرب و در راس آن آمریکا بعنوان مهمترین متحد راهبردی اسرائیل با تروریسم و بازیابی نقش و جایگاه اسرائیل در چارچوب راهبرد غرب پس از دوران جنگ سرد و تلاش برای جایگزینی تهدیدات ناشی از بنیادگرایی و نیز مقاومت اسلامی و بازیگران موثر بر آن با

تهدیدات ناشی از ایدئولوژی کمونیستی در دوران جنگ سرد از مهمترین نتایج حادثه یازده سپتامبر بر سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل به شمار می‌آید. تاثیر حادثه ۱۱ سپتامبر بر نزدیکی آمریکا به اسرائیل تا آن حد می‌باشد که در این مورد برخی مدعی‌اند که در طول پنج دهه نفوذ لابی مدافع یهود و اسرائیل در محافل تصمیم‌گیری آمریکا، به اندازه سال‌های پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ این باور که «دشمنان آمریکا، دشمنان اسرائیل هستند» ترویج و نهادینه نشد (Terry, 2005: 127-128).

این امر نقش برجسته‌ای در خروج اسرائیل از انزوای ناشی از ناتوانی این موجودیت جعلی در تقابل با محور مقاومت و در راس آن حزب‌الله لبنان و عقب‌نشینی از جنوب لبنان و نیز فشار افکار عمومی داخلی و نیز بین‌المللی برای کاهش اولویت‌های امنیتی در سیاست خارجی اسرائیل و لزوم اتخاذ راه‌حل‌های سیاسی و مذاکره برای حل مسئله اعراب - اسرائیل داشته است. لذا اسرائیل تحت حمایت آمریکا و تحت لوای مبارزه با تروریسم با هدف مبارزه با حماس و حزب‌الله و حذف دولت‌های حامی ایشان در مجموعه امنیتی محور مقاومت یعنی ایران و سوریه امکان توسل به اقدامات نظامی را یافت.

حوادث ۱۱ سپتامبر موجب شد تا اسرائیل با اتکا به نظریه «ثبات مبتنی بر سیطره» در صدد تقویت هژمونی آمریکا در مجموعه امنیتی خاورمیانه برآید و به تعبیر ناتان شارنسکی با ایجاد «هرج و مرج خلاق» زمینه بهره‌برداری از فضای آشوب و تنش برای سرکوب جنبش‌های مقاومت و دولت‌های مخالف اسرائیل، بویژه ۱۱۳ ایران و سوریه را فراهم کند و با معرفی آنان بعنوان کشورهای اخلاک‌گر در روند صلح خاورمیانه، در عمل به منفعل‌سازی و خلع سلاح راهبردی آنان اقدام نماید و دکترین بازدارندگی خویش را در قالب خطر تروریسم و در قبال مجموعه امنیتی محور مقاومت، در ابعادی جهانی و فراتر از منطقه اعمال نماید (سلامتی، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

از مهمترین آثار حادثه یازده سپتامبر نزدیکی هرچه بیشتر سیاست خارجی ایالات متحده به دغدغه‌های امنیتی و نیز سیاست خارجی اسرائیل و تقویت حوزه نقش‌آفرینی لابی مدافع یهود بویژه آپیک در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بود که امکان اجرای سیاست خارجی تهاجمی اسرائیل و نظامی‌گرایی آن و نیز انزوای بازیگران محور مقاومت را محقق می‌ساخت.

همچنین شاهد تحول در دکترین امنیتی اسرائیل - آمریکا در قبال بازیگران محور مقاومت و طراحی دکترین «دفاع پیشگیرانه» و یا به عبارت دیگر «مداخله دفاعی» می‌باشیم که دکترینی ورای بازدارندگی و مهار است و ضربه اول را در دستور کار خود قرار می‌دهد و بعنوان راهی برای مقابله با حامیان تروریست نام برده شد. لذا آمریکا در سال ۲۰۰۱ (در پی حادثه یازده سپتامبر) سیاست جنگ پیش‌دستانه را برای شکل دادن به محیط ژئواستراتژیک اسرائیل و ایجاد خاورمیانه جدید اتخاذ نمود (Nazemroaya, 2012: 3-4).

این امر موجبات آزادی عمل اسرائیل در سیاست خارجی و امنیتی و اعمال فشارهای بیشتر در قالب نظامیگری و نیز انواع تحریم‌ها بر علیه بازیگران محور مقاومت و در راس ایشان جمهوری اسلامی ایران و انزوای ایشان را محقق گردانید. در واقع مبارزه با تروریسم جهانی فرصت مناسبی در اختیار اسرائیل و آمریکا قرار داد تا با استفاده از شرایط پدید آمده، نظم موردنظر خود را در مجموعه امنیتی خاورمیانه تثبیت نمایند.

۱- جنگ ۳۳ روزه

بدون تردید تهاجم و شکست اسرائیل در حمله به لبنان و تقابل آن با حزب‌الله در طی جنگ ۳۳ روزه (جنگ ششم) در ۱۲ جولای تا ۱۳ اوت ۲۰۰۶ / ۲۱ تیر الی ۲۲ مرداد ۱۳۸۵ را می‌توان از عوامل موثر در اتخاذ سیاست تهاجمی این رژیم در قبال محور مقاومت و نیز تغییر دکترین امنیتی این رژیم به شمار آورد. با وجود برنامه جامع اسرائیل جهت حمله به لبنان و اضمحلاح حزب‌الله و یا تضعیف و خلع سلاح آن، تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان به بهانه بازپسگیری دو اسیر اسرائیلی بعنوان نماد امنیت رژیم صهیونیستی و پاسخگویی به معضل امنیت، و در برابر عملیات «وعده راستین/الوعد الصادق» حزب‌الله صورت پذیرفت. پیش‌دستانه بودن عملیات حزب‌الله در این جنگ سبب گردید تا برای نخستین بار جنگ به داخل خاک اسرائیل کشیده شود و ضمن زیر سوال رفتن توان بازدارندگی اسرائیل، موجودیت و امنیت این رژیم بیش از پیش مورد تهدید از جانب محور مقاومت قرار گیرد.

۱۱۴

تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان در طی جنگ ۳۳ روزه در جهت دکترین امنیتی اسرائیل و اجرای سیاست بازدارندگی و ضربه به عمق استراتژی کشورهای ایران و سوریه بعنوان دو متحد و پشتیبان اصلی حزب‌الله لبنان و ناتوان‌سازی بازیگران محور مقاومت و تحت فشار قرار دادن ایشان صورت پذیرفت. این تهاجم با هدف تحکیم امنیت ملی اسرائیل و با هدف تامین امنیت مناطق شمالی آن و امنیت روانی ملت یهود و کاهش اثرات شکست و ناکامی ناشی از فرار و عقب‌نشینی این رژیم در سال ۲۰۰۰ از جنوب لبنان و افزایش توان محور مقاومت انجام گرفت. لیکن نتایج حاصل از این جنگ نامتقارن نه تنها دکترین امنیتی و توان بازدارندگی اسرائیل را مخدوش نمود بلکه با پیروزی رزمندگان مقاومت اسلامی و افزایش توان ایدئولوژیک و قدرت تاثیرگذاری حزب‌الله، ضمن تاثیر بر مجموعه امنیتی خاورمیانه، موجبات بازدارندگی موثر در برابر توان نظامی اسرائیل و افزایش توان و موقعیت منطقه‌ای بازیگران محور مقاومت و در راس ایشان جمهوری اسلامی ایران و افزایش ضریب امنیت در میان ایشان را موجب گردید.

جنگ ۳۳ روزه نه تنها از نظر نظامی، بلکه ابعاد موسع امنیت ملی اسرائیل را نیز به مخاطره انداخت، بگونه‌ای که پس از پایان نبرد، ضریب امنیت ملی اسرائیل در کلیه ابعاد نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تهدید و آسیب‌پذیر گردید. ناکامی ارتش و شکست راهبردها و تاکتیک‌های نظامی، مهمترین اصل امنیت ملی

اسرائیل یعنی بازدارندگی را متزلزل ساخت و امکان بکارگیری نیروی نظامی از سوی دشمنان اسرائیل را افزایش داد. در بعد سیاسی نیز ضمن بی‌اعتمادی ملی به ارتش، نیروی نظامی، نظام سیاسی و ایدئولوژی صهیونیسم، امنیت ملی تضعیف شده است. بعلاوه اقتصاد اسرائیل نیز متحمل خسارات و زیان‌های گسترده‌ای گردید که از ابعاد موسع قابل توجه در امنیت اسرائیل به شمار می‌آید (شفیعی و مرادی، ۱۳۸۸: ۴۵).

جنگ ۳۳ روزه بیانگر ناکامی و نامناسب بودن دکترین امنیت ملی سنتی اسرائیل و گرفتار شدن این رژیم در نوعی «معمای امنیت» می‌باشد. لذا این امر به بازنگری و بازتعریف مفهوم امنیت ملی اسرائیل منجر گردیده است. بر این اساس، بیش از پیش ابعاد موسع امنیت در کنار امنیت نظامی مورد توجه قرار گرفته و سیاست خارجی اسرائیل را متأثر نموده است. جنگ ۳۳ روزه گویای ناتوانی و شکست دکترین امنیتی اسرائیل بر محوریت بازدارندگی نیز می‌باشد. بر این اساس، در طول جنگ ۳۳ روزه، به رغم وجود تکنولوژی برتر (استفاده گسترده از هواگردهای شناسایی بدون سرنشین با امکان پرواز ۲۴ ساعته بر فراز مناطق مشکوک، ماهوره‌های جاسوسی، رادارهای روزنه ترکیبی و سیستم‌های تصویربرداری حرارتی) و شبکه جاسوسی انسانی گسترده در لبنان، اسرائیل نتوانست مانع از حملات گسترده حزب‌الله شود و این ناتوانی نسبی بعدها در جنگ ۲۲ روزه نیز تکرار شد (Lambeth, 2011: 92-93).

با تغییر در دکترین امنیتی اسرائیل، اصل پیشگیری به تدریج جایگزین اصل پیش‌دستی گردیده که بر اولویت ۱۱۵ و اهمیت ابزارهای غیرنظامی همانند دیپلماسی، صلح و سازش، ائتلاف‌سازی و چندجانبه‌گرایی امنیت استوار است. لذا در راهبرد نوین امنیت ملی اسرائیل با عادی‌سازی روابط سیاسی و اقتصادی با جریان عرب و اسلام و سپس ایجاد یک ائتلاف منطقه‌ای و بین‌المللی علیه محور مقاومت و در راس آن جمهوری اسلامی ایران و سوریه به دنبال تامین امنیت اسرائیل برآمده است. نیز در دکترین جدید بازدارندگی اسرائیل، این رژیم بر دورنگاه داشتن و کاهش توان و انزوای بازیگران محور مقاومت و در راس ایشان جمهوری اسلامی ایران تاکید دارد که سیاست خارجی اسرائیل در قبال برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران در سال‌های پس از جنگ ۳۳ روزه و امنیتی نمودن و تهدید جلوه دادن آن برای امنیت منطقه‌ای و جهانی و ارتقای سطح بازدارندگی اسرائیل به سلاح‌های غیرمتعارف نمونه‌ای از دکترین بازدارندگی نوین اسرائیل می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۵: ۷۳).

مطابق مطالب مذکور، جنگ ۳۳ روزه با شکست اسطوره شکست‌ناپذیری اسرائیل، موجبات تغییر و تحول در دکترین امنیتی اسرائیل را تحقق بخشید و سبب رویکرد تهاجمی و امنیتی بیشتر در سیاست خارجی اسرائیل گردید. در نتیجه این امر، سیاست خارجی اسرائیل در قبال افزایش توان مجموعه امنیتی محور مقاومت، بر ابعاد موسع امنیت تاکید و توجه بیشتری داشته است و به دنبال تحقق دکترین بازدارندگی خویش در غالب

امنیتی‌سازی و انزوای بازیگران محور مقاومت و در راس آن جمهوری اسلامی ایران و تکیه بر بازدارندگی غیرمتعارف (هسته‌ای) برآمده است.

۲- جنگ ۲۲ روزه

وقوع جنگ ۲۲ روزه غزه از جمله مهمترین تحولات تاثیرگذار بر مجموعه امنیتی خاورمیانه به شمار می‌آید که تاثیر بسزایی بر چارچوب‌های امنیتی این منطقه برجای گذاشته و دکترین امنیتی اسرائیل را بیش از پیش دچار خدشه نموده است. این جنگ گویای افزایش قابلیت‌های محور مقاومت در قالب افزایش توان نظامی - سیاسی و حمایت مردمی از جنبش حماس بعنوان یکی از بازیگران شکل دهنده به مجموعه امنیتی محور مقاومت و ناتوانی دکترین و اصول امنیتی اسرائیل از تقابل با آن و حفظ امنیت خود می‌باشد. این نبرد که از سوی اسرائیلی‌ها، عملیات «سرب مذاب» و از سوی جنبش حماس تحت عنوان «نبرد فرقان» نام‌گذاری گردید. با وجود همه‌جانبه و گسترده بودن، نتوانست اهداف اسرائیل در جهت کسب امنیت مطلق خویش و جبران ناتوانی این رژیم از تقابل با محور مقاومت در جنگ ۳۳ روزه و تامین امنیت در مناطق مجاور نوار غزه را ممکن گرداند. وقوع این تهاجم ریشه در موفقیت جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) در انتخابات سراسری سال ۲۰۰۶ دارد. پیروزی حماس با اکثریت آراء در این انتخابات گویای نوعی اعتراض به اشغالگری، فساد و تمایل برای تغییر وضع موجود بود (Dajani, 2006: 11). در واقع موفقیت حماس ریشه در غلبه گفتمان مقاومت بر ایدئولوژی و نگرش رهبران حماس دارد که در تقابل مستقیم با امنیت ملی اسرائیل قرار گرفته و بعنوان مهمترین چالش پیش‌روی سیاست خارجی اسرائیل مورد توجه است. افزایش توان مقاومت و تلاش ایشان برای ایجاد معادله دوسویه و موازنه وحشت در تقابل با امنیت اسرائیل و ناتوانی اسرائیل از مواجهه با آن و توقف شلیک موشک‌ها از نوار غزه به سوی شهرک‌های صهیونیست‌نشین و قرار گرفتن اسرائیل در محاصره جنبش‌های مقاومت (حزباله و نیز حماس)، موجبات حمله گسترده نظامی بر علیه نوار غزه و آغاز جنگ ۲۲ روزه را سبب گردید. تهاجم اسرائیل به نوار غزه بی‌گمان در اثر افزایش توان محور مقاومت در نتیجه قرار گرفتن مجدد بخش اعظم نیروهای نهضت مقاومت فلسطین در جبهه مقاومت و در کنار ایران، سوریه و لبنان و کوتاه شدن دست جریان سازش کار عرب از اعمال نفوذ در فلسطین صورت پذیرفت. از طرف دیگر اسرائیل در تقابل با محور مقاومت و به دنبال شکست در جنگ ۳۳ روزه، در پی احیای قدرت بازدارندگی خویش برآمد تا ناتوانی سیاسی - امنیتی این رژیم در تقابل با حزب‌الله لبنان را به فراموشی سپارد. لذا اسرائیل هدف از جنگ ۲۲ روزه را دفاع مشروع از جان مردم این رژیم عنوان نمود و با هدف نابودی حماس و یا نابودی حداکثر توان موشکی و نیروهای وابسته به حماس، نابودی کامل زیرساخت‌ها و ساختار سازمانی و

تشکیلاتی حماس، اشغال غزه (حتی بصورت موقت)، احیای نیروی بازدارنده و آزادی گلعد شالیت (سرباز اسرائیلی اسیر حماس)، حمله گسترده به نوار غزه را آغاز نمود.

لیکن اسرائیل بدون هیچگونه دستاورد و نتیجه مثبتی و نیز ناتوان از نابودی سازمان سیاسی - نظامی حماس مجبور به تن دادن به آتش بس یکجانبه و ناگهانی به جنگ ۲۲ روزه شد. این امر در شرایطی محقق گردید که تمامی راهکارهای نظامی اسرائیل و دکترین امنیتی آن، همانند جنگ ۳۳ روزه، با بن بست مواجه گردید. لیکن در جبهه مقابل، این جنگ نه تنها موجب تقویت محور مقاومت و حماس شد، بلکه موجبات اعتماد بیشتر مردم فلسطین به مقاومت و جنبش حماس و تبدیل گردیدن دولت حماس بعنوان نماد مقاومت و ایستادگی ممکن گشت. جنگ ۲۲ روزه بیش از پیش تقابل دو محور مقاومت و سازش در مجموعه امنیتی خاورمیانه را به نمایش گذارد. کشورهای سازش کار عربی که مواضعی منتقدانه نسبت به حماس در پیش گرفته بودند، در قبال حملات اسرائیل به نوار غزه، طی یکی دو هفته اول جنگ سکوت و این امر نشان از رضایت این کشورها (به ویژه مصر، عربستان و اردن) از حمله اسرائیل به نوار غزه با هدف سرنگونی حاکمیت حماس داشت (سبزیان موسی آبادی و مظفری، ۱۳۸۸: ۴۵-۴۳).

در نتیجه جنگ ۲۲ روزه ابعاد موسع امنیت در اسرائیل با چالش مواجه شد و امنیت نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در اسرائیل با مشکلات و موانعی جدی روبرو گردید. ناتوانی دکترین امنیتی اسرائیل در جنگ ۲۲ روزه در شرایطی بود که استراتژی اسرائیل در جنگ ۲۲ روزه را می توان «استراتژی ضاحیه» نامید. براساس این استراتژی، حداکثر خشونت علیه فلسطینی ها بکار گرفته شد. بکارگیری جدیدترین تسلیحات نظامی و وارد کردن حداکثر میزان خسارت و کشتار غیرنظامیان، هسته اصلی استراتژی ضاحیه را تشکیل می دهد. لیکن این استراتژی نه تنها موجب نابودی حماس و جدایی مردم از آن نشد بلکه به یک انتفاضه منطقه ای و بین المللی منجر شد و تقویت اندیشه های محور مقاومت در مجموعه امنیتی خاورمیانه را سبب گردید.

سیاست خارجی اسرائیل از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵

پس از ناکامی اسرائیل در تقابل با مجموعه امنیتی محور مقاومت در غالب فرار و عقب نشینی نیروهای این رژیم از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ و نیز شکست نظامی اسرائیل از تقابل با حزب الله در جنگ ۳۳ روزه و نیز حماس در جنگ ۲۲ روزه و نمایش ناتوانی دکترین امنیتی اسرائیل، تقابل با جمهوری اسلامی ایران بعنوان مهمترین محور شکل دهنده به مجموعه امنیتی محور مقاومت در غالب برنامه صلح آمیز هسته ای ایران در راس برنامه های امنیتی و سیاست خارجی اسرائیل قرار گرفت بطوریکه ایران هسته ای بعنوان محور تهدیدات وجودی علیه اسرائیل معرفی گردید. هر چند تقابل نظامی اسرائیل با محور مقاومت در این سال ها و در قالب

جنگ ۸ روزه (۲۰۱۲) و نیز جنگ ۵۱ روزه (۲۰۱۴) تعقیب گردید. بر این اساس، اسرائیل تلاش‌های مستمری را در اجرای سیاست امنیتی‌سازی برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، بعنوان شکل جدیدی از دکترین امنیتی اسرائیل، و به تبع آن امنیتی نمودن ایران و در نتیجه انزوای جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت تعقیب و در این مسیر دکترین بازدارندگی خویش را در شکل بازدارندگی نامتعارف (هسته‌ای) و تهدید نظامی جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار داد.

اهمیت این امر از این‌رو است که در دکترین امنیتی اسرائیل، منشاء اصلی تهدید علیه اسرائیل در آینده قابل پیش‌بینی، زرادخانه تسلیحات نامتعارفی است که در اختیار آن دسته از کشورهای منطقه قرار دارد که در روند صلح مدنظر اسرائیل شرکت نمی‌کنند. اگر یکی از این کشورها (از جمله ایران) موفق به کسب توانایی عملیات اتمی شود، می‌توان گفت که اسرائیل از بدو تاسیس در سال ۱۹۴۸ تاکنون برای نخستین بار با خطر نابودی کامل مواجه شده است (Uri bar, 2000: 105). با مطرح گردیدن پرونده فعالیت هسته‌ای ایران و با وجود عضویت ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی^۱ و امضای قرارداد NPT^۲ و نیز شفاف‌سازی‌های ایران در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای، اسرائیل سیاست خارجی و امنیتی خویش را در قالب امنیتی‌سازی جمهوری اسلامی ایران و فعالیت‌های هسته‌ای آن و تلاش برای انزوای محور مقاومت مورد توجه قرار داد. این امر از نگرانی و برداشت اسرائیل نسبت به تهدید ایران هسته‌ای و ظهور یک قدرت هسته‌ای در خاورمیانه و برقراری توازن هسته‌ای که تا حد زیادی ممکن است با برهم زدن موازنه قوای موجود، موقعیت اسرائیل را در مجموعه امنیتی خاورمیانه دچار چالش نماید نشأت می‌گیرد.

براساس ذهنیت امنیتی اسرائیل نسبت به مساله هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، ایران در سایه پیگیری برنامه ایجاد تاسیسات چرخه کامل سوخت هسته‌ای برای غنی‌سازی اورانیوم در سطح بالا، زمینه لازم برای دستیابی به سلاح هسته‌ای را فراهم ساخته که هدف اصلی آن محو و نسل‌کشی اسرائیل و از بین بردن تمدن «یهودی - مسیحی» است. نیز ایران هسته‌ای به تشدید رقابت تسلیحاتی در سطح منطقه‌ای و جهانی منجر و ضمن متحول ساختن توازن منطقه به نفع ایران، به حضور دیگر بازیگران منطقه همچون مصر و عربستان در این عرصه رقابتی منجر شده است. اینگونه دومینوی هسته‌ای در نهایت موجودیت این رژیم (اسرائیل) را با تهدید بنیادی مواجه می‌نماید و در درازمدت علاوه بر امنیت نظامی، با کاهش روند مهاجرت به اسرائیل و بلکه تشدید مهاجرت معکوس، امنیت اجتماعی اسرائیل را نیز متاثر می‌سازد (کیوان حسینی و زارعی هدک، ۱۳۹۱: ۱۲۷).

¹ International Atomic Energy Agency

² Non- Proliferation Treaty

بر این اساس اسرائیل تلاش کرده است تا با امنیتی‌سازی مسئله هسته‌ای ایران، فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران را با فعالیت‌های نظامی پیوند دهد. در واقع، در پی دستیابی ایران به توان هسته‌ای، احساس ناامنی اسرائیل نسبت به تهدید ایران تا سطح امنیت هستی‌شناسانه یا وجودی ارتقا یافته است و جایگاه ایران در دستورکار امنیتی اسرائیل از سطح چالش امنیتی - قانونی منطقه‌ای یا تهدید نامتقارن به سطح تهدید وجودی رسیده است. این امر ریشه در توانمندی بیشتر محور مقاومت و تشدید زمینه‌های نفوذ جمهوری اسلامی ایران در محیط امنیتی اسرائیل یعنی در غزه و لبنان داشته و دارد. لذا اسرائیل و آمریکا با ادعای حمایت ایران از گروه‌های شبه نظامی و تروریسم در مرزهای اسرائیل و نیز توسعه توان موشکی ایران، ایران هسته‌ای را تهدیدی علیه موجودیت اسرائیل، بلکه صلح و آرامش جهانی معرفی می‌کند. با وجود تاکید ایران بر مقابله و تهدید دانستن تروریست هسته‌ای و لزوم اقدام بین‌المللی علیه آن، اما نکته اینجاست که تعریف ایران و ایالات متحده (بعنوان متحد راهبردی اسرائیل در مجموعه امنیتی خاورمیانه) از گروه‌های تروریستی متفاوت است. ایالات متحده (و نیز اسرائیل) ایران را محور شرارت در منطقه دانسته است که به گروه‌های تروریستی از جمله حماس (و حزب‌اله) کمک می‌رساند. در حالیکه در تعریف سیاستمداران ایرانی، حماس و گروه‌های مبارز فلسطینی یک جنبش آزادی‌بخش محسوب می‌گردند نه تروریست. اما آمریکا (و نیز اسرائیل) نتیجه می‌گیرد که دستیابی دولت‌های سرکشی مانند ایران به توانمندی هسته‌ای و سلاح اتمی مساوی است ۱۱۹ با دستیابی گروه‌های تروریستی (Record, 2004: 50-51). بر این اساس، اسرائیل دکترین امنیتی خویش در قبال مساله هسته‌ای ایران را براساس دکترین امنیتی‌سازی و بازدارندگی ناشی از آن استوار و در این مسیر غرب و در راس آن آمریکا را با خود همراه ساخته است. از دید آمریکا، رهبران جمهوری اسلامی ایران با غیرمشروع دانستن موجودیت اسرائیل، این رژیم را تهدید به نابودی و محو از روی نقشه کرده‌اند و این سیاست‌های اعلانی ایران از نظر آمریکا دلایلی مبنی بر توسعه سلاح‌های کشتار جمعی برای نابودی اسرائیل است. اکثر مقامات اسرائیلی بر این عقیده هستند که اگر ایران به سلاح کشتار جمعی دست پیدا کند، از این نوع سلاح‌ها علیه آن رژیم استفاده خواهد کرد (Dobbs, 2010: 12).

براساس دکترین امنیتی‌سازی، اسرائیل و غرب (آمریکا) با اتخاذ موضعی سیاسی و جنجال برانگیز، به بزرگنمایی تهدید حاصل از دستیابی ایران به توان هسته‌ای پرداخته است. از نظر اسرائیل، ایران هسته‌ای مهمترین عامل و تحریک کننده بی‌ثباتی در منطقه است. اسرائیل تلاش کرده است تا با شکل‌دهی به اجماعی جهانی و با استفاده از تبلیغات وسیع و رسانه‌های گروهی و تحریک نمودن احساسات و افکار عمومی در درون کشورهای منطقه و نیز در سطح جهان، خطر ایران هسته‌ای را نه تنها تهدیدی برای منافع اسرائیل بلکه خطری برای منافع آمریکا و جهان جلوه دهد که نظم و وضعیت فعلی منطقه و جهان را برهم خواهد زد.

اسرائیل با سیاست بازدارندگی از طریق در انزوا و بن‌بست قرار دادن جمهوری اسلامی ایران، هزینه هسته‌ای شدن را برای ایران افزایش داده است بگونه‌ای که ایران احساس کند در حال از دست دادن قدرت بازدارندگی متعارف خود در منطقه است. از نظر آنها، این امر به نوبه خود باعث می‌شود تا ایران، هسته‌ای شدن را بعنوان عاملی برای کاهش توان و امنیت خود ببیند و در نتیجه از فرایند هسته‌ای عقب‌نشینی کند.

اجرای سیاست امنیتی‌سازی برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران توسط اسرائیل و نیز آمریکا، موجب ارجاع پرونده هسته‌ای ایران از آژانس بین‌المللی هسته‌ای به شورای امنیت سازمان ملل و صدور قطعنامه‌های ۱۶۹۶، ۱۷۴۷، ۱۷۳۷ و ۱۸۳۵ گردید. این امر ضمن ایجاد فضای امنیتی و منزوی نمودن جمهوری اسلامی ایران بعنوان رکن اصلی محور مقاومت، پرونده هسته‌ای ایران را از سطح حقوقی-فنی به سطح سیاسی-امنیتی تغییر داد و سبب تشدید تحریم‌ها و فشارهای سیاسی، مالی و تکنولوژیکی بخصوص در زمینه نفت و گاز بر علیه جمهوری اسلامی ایران گردید. اسرائیل این امر (تحریم شدید) را همراه با تهدید به حمله نظامی و اقدام نظامی پیش‌دستانه، همانند تجربه حمله به مراکز اتمی لیبی، عراق و سوریه، و با تأکید بر مفهوم «نقطه غیرقابل بازگشت» مورد توجه قرار داد و ضمن رد هرگونه توافق و مذاکره، هرگونه توافق با ایران را بعنوان یک اشتباه تاریخی معرفی نمود.

نتیجه‌گیری

براساس مطالب مذکور، اسرائیل همواره و از بدو تاسیس با مساله امنیت و بقاء درگیر بوده است. این امر سیاست خارجی این رژیم را بیش از هر مساله دیگری تحت تأثیر قرار داده است و رویکردی تهاجمی و امنیتی به آن بخشیده است. سیاست خارجی اسرائیل، همراه با تغییرات مجموعه امنیتی خاورمیانه دستخوش تغییراتی گردیده لیکن همواره از رویکردی امنیتی برخوردار بوده است. بر این اساس، تغییرات منطقه‌ای و بین‌المللی موجب اتخاذ دکترین امنیتی متفاوت از جانب اسرائیل گردیده و در نتیجه آن سیاست خارجی این رژیم را متأثر ساخته است. لذا دکترین امنیتی اسرائیل با وجود قرار گرفتن در طیفی از رویکرد نظامی و امنیتی صرف همانند دکترین بگین تا توجه به همکاری‌های اقتصادی و صلح و سازش با کشورهای عرب منطقه در چارچوب دکترین خاورمیانه جدید پرز، همواره بر رویکرد امنیتی و بازدارندگی اسرائیل در تامین امنیت و بقاء این موجودیت جعلی تأکید و آن را بعنوان هدف تغییرناپذیری در سیاست خارجی اسرائیل مدنظر داشته است.

¹ The point of no return

در بررسی سیاست خارجی اسرائیل در قبال مجموعه امنیتی محور مقاومت و نیز جمهوری اسلامی ایران در سال‌های پیش از خروج این رژیم از جنوب لبنان، این امر بیش از هر چیز تحت تاثیر جنگ ایران و عراق و نیز شکل‌گیری حزب‌الله لبنان در سال ۱۹۸۲، بعنوان نخستین جنبش‌های منطقه‌ای بر علیه اسرائیل و نیز شکل‌گیری انتفاضه اول در مناطق اشغالی و پایان جنگ سرد و تمایل برخی از کشورهای عربی همسایه اسرائیل به سمت همکاری و سازش با این رژیم، قرار داشته است.

با ورود به هزاره سوم و در سال‌های پس از ۲۰۰۰، سیاست خارجی و دکترین امنیتی اسرائیل تحت تاثیر عقب‌نشینی این رژیم از جنوب لبنان به دلیل افزایش توان حزب‌الله لبنان و محور مقاومت، رویکردی تهاجمی یافت. وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، شرایط تحقق سیاست خارجی تهاجمی اسرائیل در قبال بازیگران محور مقاومت و همراهی و نزدیکی بیشتر اسرائیل و آمریکا را ممکن ساخت. لذا امنیتی‌سازی بازیگران محور مقاومت و در راس ایشان جمهوری اسلامی ایران با قرار دادن آنها تحت عنوان محور شرارت و حامیان تروریست محقق گردید و این حادثه، مشروعیت بخشی حملات نظامی پیش‌گیرانه در دکترین امنیتی اسرائیل را موجب گردید. شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه بر علیه حزب‌الله لبنان در سال ۲۰۰۶ و فروپاشی هیمنه نظامی اسرائیل در مجموعه امنیتی خاورمیانه و سپس شکست و ناتوانی این رژیم در نبرد نامتقارن بر علیه دولت حماس در جنگ ۲۲ روزه موجب تهاجمی‌تر گردیدن سیاست خارجی و امنیتی این رژیم در برابر افزایش توان محور ۱۲۱ مقاومت و بازیگران آن گردید. این امر در سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل در قبال برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران قابل بررسی است. اسرائیل با اجرای دکترین امنیتی‌سازی و در سایه بازدارندگی ناشی از آن تلاش کرده است تا با افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی برای جمهوری اسلامی ایران، مانع از دستیابی ایران به چرخه صلح‌آمیز سوخت هسته‌ای گردد.

از طرف دیگر، سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل همواره بعنوان تهدیدی برای امنیت بازیگران محور مقاومت قابل بررسی می‌باشد. در راستای تحقق دکترین بازدارندگی اسرائیل، افزایش توان نظامی متعارف و نیز برخورداری اسرائیل از سلاح‌های اتمی (غیرمتعارف) همواره بعنوان تهدیدی نظامی برای مجموعه امنیتی محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران قابل توجه بوده است. از طرف دیگر، تلاش‌های اسرائیل در جهت براندازی و نیز منزوی ساختن بازیگران محور مقاومت، بعنوان تهدید سیاسی این رژیم قابل توجه است. تهدیدات اقتصادی اسرائیل بر علیه محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران نیز در جهت اجرای دکترین خاورمیانه جدید پرز و تحقق ایده نیل تا فرات اقتصادی و همراه‌سازی دولت‌های سازش‌کار عربی با این رژیم قابل بررسی می‌باشد. همچنین اسرائیل تلاش کرده است تا با کم‌رنگ‌سازی هویت مقاومت در میان جوامع

عربی منطقه و گرایش ایشان به سمت سازش و پذیرش موجودیت اسرائیل، موجبات شکاف میان بازیگران مجموعه امنیتی خاورمیانه و تضعیف بازیگران محور مقاومت را محقق گرداند.

پیشنهادات

براساس نتایج این پژوهش می‌توان پیشنهادهایی در این حوزه به شرح ذیل ارائه کرد: باتوجه به رابطه معکوس دینداری با شکاف نسلی، می‌توان با غنی‌سازی روحیه دینداری و ارتقای مولفه‌های مربوط به دینداری میزان شکاف نسلی را در بین دانش‌آموزان کنترل و تعدیل کرد. از طرف دیگر، خانواده اساسی‌ترین نهاد اجتماعی است که در تولید و تقویت روحیه دینداری افراد نقش مهمی ایفا می‌کند و بافت اجتماعی به نوعی متأثر از تحولات خانوادگی است و هرگونه شکافی در فضای خانواده‌ها لزوماً در جامعه نمود می‌یابد. بنابراین، سرمایه‌گذاری مستقیم در آموزش زمینه‌های خانوادگی و سایر نهادهای فرهنگی مستقیماً منجر به کاهش میزان شکاف نسلی می‌شود. امروزه میزان استفاده از وسایل ارتباط جمعی از جمله تلویزیون، ماهواره، تلفن همراه، کامپیوتر، اینترنت و شبکه‌های نرم‌افزاری و اطلاعاتی موجود نسل جدید را به امکانات و قدرت تفاسیر متعدد و متنوعی تجهیز کرده است؛ در واقع استفاده از رسانه باعث خلق دنیای جدیدی برای جوانان شده است که دیگر چندان از دیگران فرمان نمی‌برند و تصمیمات را به تنهایی می‌گیرند. از این‌رو، به نظر می‌رسد که مسئولان امر بایستی با استفاده از همین ابزار ارتباطی در کاهش روحیه فردگرایی و افزایش و ایجاد انگیزه برای روحیه جمع‌گرایی اقدامات لازم را انجام دهند.

۱۲۲

فهرست منابع

- ۱- امیدی، علی و مرادی‌فر، سعیده (۱۳۹۳)، «برسازی امنیتی فعالیت هسته‌ای ایران»، فصلنامه پژوهشی سیاست جهانی، دوره ۳، ش ۴.
- ۲- ترحمی، مهدی (۱۳۸۰)، «نظام حزبی اسرائیل و اجماع درباره عقب‌نشینی از جنوب لبنان»، فصلنامه مطالعات فلسطین، ش ۷.
- ۳- جوزف، الفر (۱۳۹۱)، «اسرائیل و جنگ ایران و عراق»، فصلنامه بررسی‌های نظامی، ش ۱۰.
- ۴- حسینی‌مقدم، محمد (۱۳۹۰)، «راهبرد اسرائیل در جنگ ایران و عراق»، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس.
- ۵- خلیلی، رضا (۱۳۸۵)، «تبارشناسی مطالعات امنیتی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، س ۹، ش ۳.
- ۶- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۵)، «تاثیر جنگ لبنان بر راهبرد امنیت ملی اسرائیل»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ش ۸.

۷- زاده‌علی، مهدی و سعیدزاده، دلیر (۱۳۸۸)، «ایران-اسرائیل: موازنه‌ای نابرابر»، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکاشناسی**، س ۱۱، ش ۱.

۸- سبزیان موسی‌آبادی، علیرضا و مظفری، هانیه (۱۳۸۸)، «اهداف و پیامدهای جنگ ۲۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه غزه»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، ش ۲.

۹- سلامتی، اعظم (۱۳۸۸)، «تاثیر وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر راهبرد خاورمیانه‌ای اسرائیل»، **فصلنامه مطالعات منطقه‌ای**، س ۱۱، ش ۱.

۱۰- سیروس، حسین (۱۳۸۰)، «نقش نخبگان اسرائیل در اشغال جنوب لبنان»، **فصلنامه مطالعات فلسطین**، ش ۷.

۱۱- شفیعی، نوذر و مرادی، احمد (۱۳۸۸)، «تاثیر جنگ ۳۳ روزه بر موقعیت منطقه‌ای ایران»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، ش ۱.

۱۲- شهبازی، الهام (۱۳۹۳)، «ایران و اسرائیل از همکاری تا منازعه»، **فصلنامه خردنامه**، س ۴، ش ۱۲.

۱۳- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۹)، **نظریه‌های امنیت**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۱۴- کیوان حسینی، اصغر و زارعی هدک، معصومه (۱۳۹۱)، «یازدهم سپتامبر و تبدیل «تهدید ایران» به تهدیدی وجودی برای اسرائیل و لابی مدافع آن»، **فصلنامه سیاست بین‌الملل**، س ۱، ش ۱.

۱۵- مهتدی، محمدعلی (۱۳۷۹)، «جنوب لبنان و شکست استراتژی نظامی اسرائیل»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، ش ۲۲.

۱۶- نصری، قدیر (۱۳۸۱)، «مکتب کپنهاگ: مبانی نظری و موازین عملی»، **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی**، ش ۳۳.

لاتین:

- 1- Uri bar, Joseph (2000). Towards a Paradigm Shift in Israel's National Security Conception. *Israel Affairs*. Vol. 6.
- 2- Terry, Janice (2005). *Foreign Policy in the Middle East, the Role of Lobbies and Special Interest Groups*. London: Pluto Press.
- 3- Dobbs, Kevin (2010). Predictive Analysis of Potential Reactions to Iranian Attainment of Nuclear Power Status. *American Military University*. INTL 504 Analytics 1 Submitted to Dr. Jonathan.
- 4- Lambeth, Benjamin (2011). Air Operations in Israel's War against Hezbollah: Learning from Lebanon and Getting It Right in Gaza. Prepared for the United States Air Force. *Published 2011 by the RAND Corporation*.
- 5- Nazemroaya, Mahdi Darius (2012). The Eurasian Triple Entente: Touch Iran in a War, You Will Hear Russia and China. *Online Journal Strategic Culture*.

6- Record, Jeffrey (2004). Nuclear Deterrence, Preventive War, and Counterproliferation. *Policy Analysis*. No. 519.

7- Dajani, Mohammed (2006). Hamas and Palestinian Religious Moderation. *Palestine-Israel Journal of Politics, Economic & Culture*. Vol. 13.

